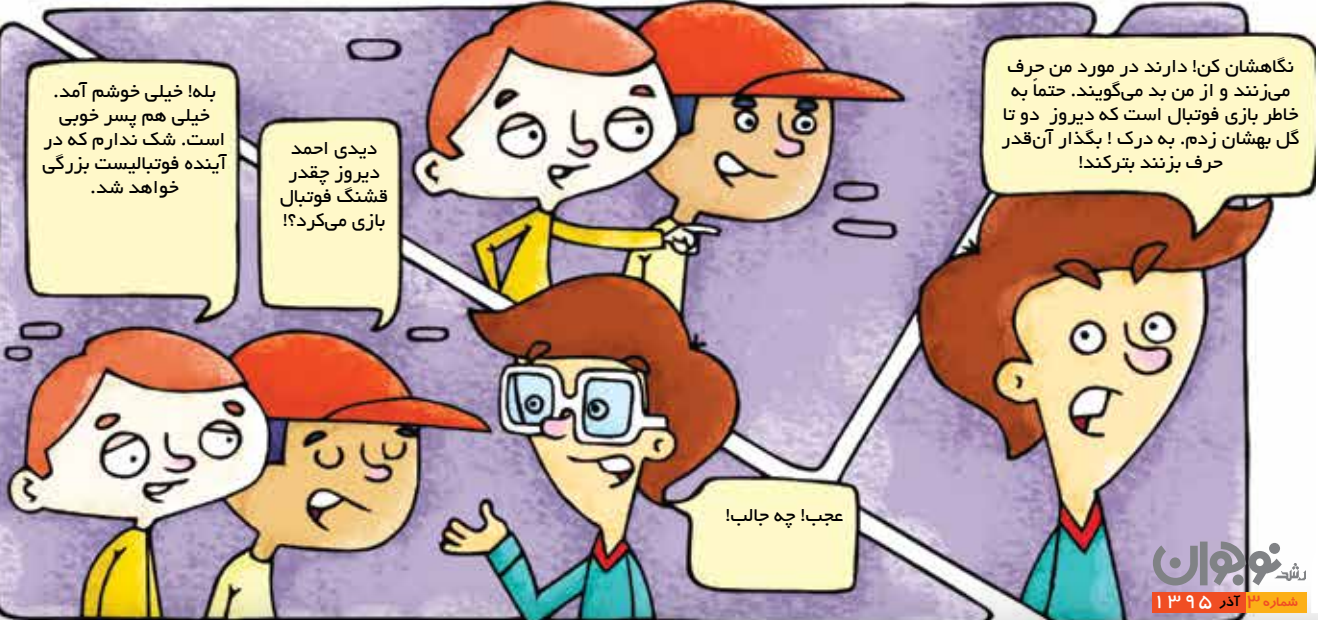


عینک دایی هوشی

احمد عربلو
تصویرگر: فرید آمالی



خیلی ممنون
پسر، من همین
ایستگاه پیاده
می‌شوم. شما
خیلی شبیه یکی
از نوه‌های من
هستید به خاطر
همین نگاهت
می‌کردم.



پدر جان،
بخشید،
حواسم به شما
نبود. بفرمایید
بنشینید.



مثل این که طلبکار
است با نگاهش
می‌خواهد مرا به زور
از جایم بلند کند و
جای من بنشیند! حالا
که این‌طور شد، صد
سال دیگر هم بلند
نمی‌شوم!



خیلی خیلی
ممنونم!

فدای سرت پسر! گاهی پیش می‌آید که پول همراه آدم نیست. بیا این پول را بگیر که برای برگشتن بی‌پول نباشی. دفعه بعد که سوار شدی با هم حساب کتاب می‌کنیم.

ای داد بیداد. حواسم نبود پول همراهم نیست. یکی نیست به من بگوید تاکسی سوار شدنت چی بود؟ اگر به این راننده بگویم پول ندارم که مرا می‌کشد. خدایا چیکار کنم؟



خیلی عینک خوبی است.



دست شما درد نکند دایی‌جان!

عینک من که از همان اول خوش‌بین بود. فقط حیف که نمره‌اش کمی بالا رفته است!

فکر کنم از این به بعد دیگر نیازی به این عینک نداری. باید تمرین کنی که بدون عینک خوش بینی هم خوش‌بین باشی.